

کنکاشی در گفتمان و پردازش اسلام و مسیحیت درباره نظریه فدا^{۱*}

حسین فرجی آهق^۱
محمدعلی دولت^۲

چکیده:

این مقاله با روش توصیفی و تحلیل یافته‌های حاصل از مطالعات کتابخانه‌ای، به بررسی تطبیقی مبانی گفتمانی نظریه «فدا» به‌عنوان محوری‌ترین آموزه الهیات مسیحیت با گفتمان منطقی اسلام پرداخته و به این پرسش پاسخ می‌دهد که دیدگاه قرآن کریم درباره آن چیست؟ در عهد جدید، خطای آدم گناهی تلقی شده که از راه جسم به نسلش منتقل شده و برای نجات انسان‌ها از گناه ناخواسته‌شان، راهی جز ایمان به عیسی علیه السلام به‌عنوان فدیة خدا وجود ندارد. اعتقاد به تثلیث و شأن فرزند عیسی برای خدا، انتقال گناه آدم به نسلش و انسداد باب نجات از آن، عدم تأثیر شریعت در نجات، به صلیب کشیده شدن عیسی علیه السلام به‌عنوان خدای متجسد، مبانی پشتیبان این نظریه محسوب می‌شود. اما منابع اسلامی، گناه آدم را ترک اولی می‌دانند، گناه را تسری‌پذیر نمی‌دانند تا بنی‌آدم ناخواسته گنهکار تلقی شوند، تثلیث را نمی‌پذیرد و اعتقاد به فرزند برای خدا را کُفر می‌دانند، عیسی علیه السلام را بنده و فرستاده خدا معرفی می‌کند که تمام صفات بشری را داشت و در نهایت، کشته نشد و به آسمان برده شد و شریعت را برای همگان، حتی شخص پیامبر، لازم‌الاجرا می‌داند.

کلیدواژه‌ها:

عیسی علیه السلام / نظریه فدا / تثلیث / گناه آدم / نجات.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۲، تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۹/۲۲.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2022.65126.3626

hame11400@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسؤول)

hame11400@gmail.com

۲- عضو هیأت علمی دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی

An Exploration into the Discourse and Processing of Islam and Christianity Concerning the Theory of *Fidā'* (Ransoming)

Husayn Faraji Aheq¹

Muhammad Ali Dowlat²

This article, with the descriptive method and analysis of the findings from library studies, deals with the comparative examination of the foundation of discourse theory of *fidā'* (sacrifice) as the most central doctrine of Christian theology with the logical discourse of Islam and answers the question, "What is the viewpoint of the Holy Qur'an about it?" In the New Testament, Adam's fault is considered a sin that is passed on to his generation through the body, and there is no other way to save people from their unwanted sin except by having faith in Jesus (A.S.) as God's *fidya* (ransom). Belief in the Trinity and the status of Jesus as the son of God, the transmission of Adam's sin to his generation and the blocking of salvation from it, the lack of the effect of the Shari'a on salvation, the crucifixion of Jesus (A.S) as God incarnate are the foundations for supporting this theory. However, the Islamic sources consider Adam's sin as abandoning the preferable (*tark-i ūlā*), do not consider sin to be contagious so that the human beings are unintentionally considered as sinners, do not accept the Trinity, view belief in God having a son as blasphemous, introduce Jesus (A.S.) as the servant and the messenger of God that enjoyed all human qualities who, in the end, was not killed and was taken to heaven, and consider Shari'a to be applicable to everyone, even to the Prophet himself.

Keywords: Jesus (A.S), ransoming theory, trinity, sin of Adam, salvation.

1- Ph.D. Student, University of Sciences and Knowledge of the Holy Qur'an.

2- Faculty Member, Secretariat of the Supreme Council of Cultural Revolution.



مقدمه و بیان مسأله

محور اصلی و عصارهٔ مباحث الهیات مسیحیت، ماجرای است که در مسیحیت به‌عنوان «فدا» (Sacrifice) یاد می‌شود. این ماجرا را هم می‌توان با رویکردهای درون‌دینی و برون‌دینی بررسی نمود، و هم می‌توان گزاره‌های مربوط به آن را فی‌نفسه مطرح و ارزیابی کرد، و هم گفتمان نظریه را مورد کنکاش قرار داد. منظور از گفتمان و پردازش منطقی، پیش‌فرض‌های پذیرفته‌ای است که زمینهٔ پذیرش نظریهٔ مورد نظر را فراهم می‌کنند؛ طوری که اگر آن مقدمات پذیرفته نشود، نمی‌توان اصل نظریه را پذیرفت. ماجرای فدا در مسیحیت پولسی مطرح است که با مسیحیت یعقوبی یا مسیحیت رسولان کاملاً متفاوت است. پولس که در ابتدا یهودی متعصبی بود، سال‌ها پس از عروج عیسی علیه‌السلام، مدعی مکاشفه‌ای با او و دعوت به مسیحیت شد. او که هیچ‌گاه مسیح را ندیده بود، خود را رسول خودخواندهٔ مسیح قرار داد (رک: اعمال رسولان، ۱/۲۲-۲۱ و ۱۲/۲۶-۱۸؛ رساله پولس به رومیان، ۱/۱) و تفسیری از عیسی علیه‌السلام ارائه کرد که با مسیحیت یعقوبی در تعارض بود. مسیحیت یعقوبی به‌تدریج توسط امپراتوری روم و طرفداران پولس به‌کلی از تاریخ محو شد (خواص، ۱۳۸۹: ۹۷) و آموزه‌های پولسی به‌جای ماند.

از یک سو، در نظام اندیشهٔ مسیحیت پولسی، ماجرای فدا مهم‌ترین رکن به‌شمار می‌رود و پولس، انجیل خود را نجات همهٔ انسان‌ها با مسیح و در مسیح می‌نامد. (پالما، ۱۹۹۳: ۴) او محورهای گفتمان فدا را در قالب مجموعه‌ای گزاره‌های توصیفی پردازش نموده است. از سوی دیگر، بعضی از صاحب‌نظران مسیحیت کاتولیک، اساساً قائل به تأثیرپذیری محیط ظهور اسلام و به‌تبع آن، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مسیحیت هستند و منطق اسلام را تابع منطق مسیحیت تلقی کرده‌اند (هوشنگی، ۱۳۸۷: ۱۸۲، به نقل از ریچارد بل (Bell, 1968: 56-63)؛ زیرا هرچند مسیحیان در مکه حضور فیزیکی نداشته‌اند، اما فرهنگ مسیحی در مکه نفوذ داشته است. (بل، ۱۹۲۶: ۶۳) هرچند برخی دیگر از ایشان با دیدگاه منصفانه‌تری به این موضوع پرداخته، گفته‌اند: «خصومت‌ها سبب شده تا گزارش قرآنی از عیسی منصفانه تفسیر نشود.» (هوشنگی، ۱۳۷۸: ۱۸۳، به نقل از جفری پاریندر (Parrinder, 1996: 10-11)) این ادعا منشأ پیدایش این مسأله است که آیا گفتمان اسلامی تابع نظریهٔ فدا است؟



این مقاله، ضمن گزارشی کوتاه از محورهای اصلی نظریه فدا در نگرش مسیحیان، به مقدمات نظری آنها در پذیرش این نظریه می‌پردازد و پس از آن، دیدگاه امامیه درباره آن را مطرح می‌نماید تا با توجه به تفاوت‌های اساسی منطق اسلام و مسیحیت، پاسخ به مسأله را مطرح نماید.

درباره ضرورت پرداختن به این موضوع، همین بس که علاوه بر لزوم تبیین تفاوت‌های نظری اسلام و مسیحیت پیرامون موضوع مسیح علیه السلام و جایگاه او در الهیات توحیدی، با توسعه تبلیغ مسیحیت به منظور جذب پیروان ادیان دیگر، ضرورت مقابله عقلانی و منطقی بیش از پیش است. ضمن آنکه وقوع پاره‌ای الگوبرداری‌ها از ماجرای فدا در حوزه سنت‌های اسلامی نیز تبیین دقیق این موضوع و نسبت آن با تعالیم قرآن و عترت را ضروری‌تر می‌نماید. چنان‌که به تعبیر شهید مطهری، شبیه‌سازی موضوع «کشتی نجات بودن امام حسین علیه السلام» با ماجرای فدا، یکی از انحرافات است که دامن‌گیر عزاداری آن حضرت شده است. (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۷/۵۶۳)

۱. توصیف نظریه فدا

خلاصه نظریه فدا در مسیحیت پولسی عبارت است از اینکه مسیح علیه السلام کشته شد تا گناه ذاتی انسان‌ها بخشوده شود. این نظریه دارای چهار محور است:

۱-۱. گناه آدم علیه السلام، طرد و لعن ابدی بنی آدم

نخستین محور نظریه فدا، اقدام آدم علیه السلام به گناه و اخراج از بهشت است؛ چنان‌که این ماجرا در سفر پیدایش کتاب مقدس نقل شده است. محور دیگر نظریه فدا این است که سرپیچی آدم از فرمان الهی سبب گناهکار شدن و سقوط همه انسان‌ها شد و همه انسان‌هایی که متولد می‌شوند، نادانسته و ناخواسته گناهکار هستند. پولس می‌گوید: «به‌وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به گناه، موت. و به این‌گونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کرده‌اند.» (رساله به رومیان، ۱۲/۳) وی معتقد است: «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» (همان، ۲۴)

۲-۱. تدارک طرد ابدی بنی آدم

محور دیگر نظریه فدا، تجسد خدای مهربان در قالب مسیح برای جبران گناه ذاتی انسان است. پولس، انسان شدن مسیح و جسم گرفتن خدا را برنامه‌ای برای نجات

انسان می‌داند؛ زیرا گناه آدم و بنی آدم آن قدر سنگین بود که هیچ گونه راهی برای توبه او وجود نداشت. خدا به سبب لطف و رحمتش تصمیم گرفت کفاره گناه انسان را بپردازد، از این رو یگانه پسرش را به دنیا فرستاد تا بر روی صلیب کشته شود و بندگان را از گناه رهایی بخشد و از آن به بعد، روزگار آشتی خدا با جهان فرا برسد. (همان، ۱۰/۵) در انجیل یوحنا چنین آمده: «خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.» (یوحنا، ۱۶/۳) پولس تصریح می‌کند: «این سخن امین است و لایق قبول تام، که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد.» (رساله اول پولس به تیموتاؤس، ۱۵/۱) وی در جای دیگری می‌گوید: «او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمع ما تسلیم نمود.» (رساله پولس به رومیان، ۳۲/۸)

۱-۳. ریخته شدن خون عیسی (خدا) و مرگ او

محور دیگر نظریه فدا، به صلیب کشیده شدن و ریختن خون عیسی ﷺ یا همان خداست. عیسی خود را تسلیم کرد تا با رفتن به روی صلیب، انسان‌ها را نجات دهد: «این شخص، چون به حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید.» (اعمال رسولان، ۲۳/۲) از آنجا که پولس تأکید می‌کند: «در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است.» (رساله پولس به کولسیان، ۹/۲) کشته شدن و ریختن خون مسیح به معنای کشته شدن و ریختن خون خدا بر روی زمین است و تلاش برخی از صاحب نظران مسیحیت برای انکار این اعتقاد پذیرفتنی نیست (هیگ، ۱۳۸۶: ۲۳)؛ زیرا پذیرش تثلیث، نظریه رسمی کلیسا و سازنده بخش مهمی از محتوای مسیحیت پولسی است. برخی از صاحب نظران مسیحیت تلاش کرده‌اند تفسیر دیگری از اسطوره فدا ارائه کرده و عبارات پولس را صرفاً به معنای «فدیه بودن عیسی» معنا کنند، نه کشته شدن خدا. (پالما، ۱۹۹۳: ۲۴)

۱-۴. مرگ عیسی و نجات بنی آدم

قربانی در آیین یهود از جایگاه مهمی برخوردار بوده و موجب آموزش گناهان می‌شود. پولس، مسیح را قربانی عظیمی می‌داند که می‌خواهد گناه عظیمی که ساحت



انسانیت را آلوده کرده، پاک گرداند. این قربانی گرچه به وسیله نیروهای شیطانی به صلیب کشیده شد، اما به واسطه همان صلیب بر آنها پیروز گشت. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۰۸) او در یکی از نامه‌هایش می‌گوید: «هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» (رساله پولس به رومیان، ۸/۵) وی در نامه به قرنتیان می‌گوید: «مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مُرد و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست (۱۵: ۳-۴) ... چون است که بعضی از شما می‌گویند: قیامت مردگان نیست؟ اما اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برخاسته است و اگر مسیح برخاست، باطل است و عظم ما و نیز باطل است ایمان شما. (۱۵: ۱۲-۱۴) ... چنان‌که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت، لیکن هر کس در رتبه خود.» (۱۵: ۲۲-۲۳)

وی در تبیین مسیر نجات بنی‌آدم از گناه آدم می‌گوید: «مؤمنان به واسطه ایمان به مسیح در مرگ او شریک می‌شوند و حیات می‌یابند همچنان‌که به وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به (وساطت) گناه، موت؛ و بدین‌گونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند ... اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید ... همچنان‌که به یک خطا، حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح، بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.» (رساله پولس به رومیان، ۱۲/۵-۱۸) بر این اساس، زمانی که مسیح ﷺ در میان انسان‌ها حاضر و مصلوب شد، خدا او را به‌عنوان فدیۀ گناه آدم پذیرفت و گناه بنی‌آدم بخشیده شد.

۲. مقدمات منطقی نظریۀ فدا

نظریۀ فدا مبتنی بر مقدماتی است که پذیرش آنها از سوی مخاطبان، راه را برای پذیرش اصل نظریه هموار می‌سازد. این مقدمات از این قرار است:

۲-۱. تثلیث

موضوع تثلیث مهم‌ترین مبنا در نظریۀ فدا است (ذاکری، ۱۳۸۹: ۱۱۱) و اساساً فدا، توجیهی برای این عقیده است. به‌عبارت دیگر، مهم‌ترین دلیلی که مسیحیت برای تجسد اقامه کرده، مسأله فدیۀ شدن مسیح به‌عنوان خدایی که جسم انسانی گرفته، برای جبران گناه ذاتی انسان است. چنان‌که برانتل تصریح می‌کند، سه سال بعد از نبوت مسیح، زمان

آن رسیده بود که زندگی خویش را به‌عنوان تاوان خدا برای گناهان بشریت فدا کند. هدف از تجسد یافتن او همین بود. (برانتل، ۱۳۸۱: ۱۰۷) مسیحیت پولسی اساساً چیزی نیست، جز اعلام ایمان به نجاتی که مسیح برای بشر به ارمغان آورده است. در انجیل یوحنا در بخشی از دعای عیسی عليه السلام برای اهل ایمان در آینده، از زبان او نقل شده: «تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستاده‌ای. و من جلالی را که به من دادی، به ایشان دادم تا یک باشند، چنان‌که ما یک هستیم.» (یوحنا، ۲۱/۱۷) با بروز مناقشات عقیدتی میان مسیحیان، پیدایش اعتقادنامه‌های مسیحیان توسط شورای اول (۳۲۵م) و شورای دوم نیقیه (۳۸۱م)، این اعتقاد توسط جمعی از اسقف‌ها تأیید شد. (شجاعی و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۴۷) در نهایت مسیحیت پولسی پس از پانصد سال، با استفاده از قدرت امپراتوری روم و آتش زدن مؤمنان مسیحی، توانست دیدگاه رقیبش را از میدان خارج کند. میان دو آموزه تثلیث و تجسد در مسیحیت رابطه‌ای وثیق و مستحکم وجود دارد؛ به‌طوری که فهم هر یک از آنها منوط به دیگری است.

۲-۲. عیسی، خدای متجسد

الوهیت عیسی مسیح در راستای تفسیری است که مسیحیت پولسی از جهان، انسان، گناه و نجات ارائه می‌کند. از آنجا که پولس نجات را امری اخروی و جهان مادی را تحت سیطره نیروهای شیطانی می‌داند، از نظر او، منجی انسان‌ها باید وجودی فوق انسانی باشد تا نجات از دنیا حاصل شود. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۰۷) از این رو فقط خدا می‌تواند منجی انسان‌ها باشد و عیسی، در صورتی واقعاً منجی انسان‌ها تلقی می‌شود که با خدا یکی باشد. آموزه «عیسی، خدای متجسد» در انجیل یوحنا چنین مطرح شده: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود. (یوحنا، ۱/۱) ... کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.» (همان، ۱۴) چنان‌که پولس در نامه به قرنتیان می‌گوید: «متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمت‌ها و خدای جمیع تسلیات است.» (رساله دوم به قرنتیان، ۳/۱)



۲-۳. توصیف عیسی به فرزندى خدا

برای مسیح صفاتی در انجیل ذکر شده که هر کدام از آنها به سبب تفسیر پولسی حائز اهمیت است. این اوصاف عبارت‌اند از: کلمه خدا، روح خدا و فرزند خدا. تعبیر «پسر خدا» (یا «پسر» بدون اضافه به خدا) توصیفی است که در منابع مسیحیت، بیشترین تکرار را دارد. هم عیسی خود را به عنوان پسر معرفی کرده، و هم شاگردانش او را با این وصف خوانده‌اند. تعبیر فراوانی در انجیل یوحنا در این باره مشاهده می‌شود که همگی حکایت از اعتقاد به فرزندى عیسی برای خدا دارد. از جمله: «خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان، او را ظاهر کرد.» از شمعون پطرس نقل می‌کند که خطاب به عیسی گفت: «تو مسیح، پسر خدای حى هستی.» او در فراز دیگری از مسیح نقل می‌کند: «من بر خود شهادت می‌دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می‌دهد. بدو گفتند: پدر تو کجا است؟ عیسی جواب داد که: نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید.» (برگرفته از: انجیل یوحنا، فرازهای ۱، ۶ و ۸)

پولس نیز این باور را در بسیاری از مطالبش اظهار داشته است. تعبیر وی در ابتدای رساله‌اش به رومیان درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَام چنین است: «به حسب جسم از نسل داوود متولد شد و به حسب روح قدوسیت، پسر خدا.» در فراز نخست رساله‌اش به عبرانیان نیز به بیان‌های مختلف، تفاوت عیسی با فرشتگان را در پسر بودن او معرفی کرده است: «به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت: تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم؛ ... من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؛ ... هنگامی که نخست‌زاده را باز به جهان می‌آورد، می‌گوید که: «جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.»

او اشاره می‌کند که تولد عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از یک زن، خواسته الهی بوده است: «چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده و زیر شریعت متولد شد.» (رساله پولس به غلاطیان، ۴/۴)

تعبیر فراوانی در نامه‌های پولس وجود دارد که نشان می‌دهد علاوه بر اثبات مقام الوهیت برای مسیح، او را واقعاً پسر خدا می‌دانسته و انتساب کلمه، روح و ابن به خدا را انتسابی حقیقی می‌داند. اعتقاد به الوهیت عیسی به عنوان پسر خدا ابتدا در نامه‌های پولس، سپس در انجیل یوحنا، به بیانی فلسفی‌تر مطرح شد. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۰۶) عیسی در پاسخ به اعتراض شدید یهودیان درباره ناممکن بودن تلاقی او با ابراهیم،

گفت: «پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روزی مرا ببیند و دید و شادمان گردید. یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی به ایشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم.» (رساله پولس به رومیان، ۵۴/۸-۵۸)

۲-۴. سکونت گناه در جسم و انسداد راه نجات

مبنای دیگر مسیحیت، انسداد باب نجات از گناه است؛ به این معنا که گناه آدم، گناهی شخصی نبوده و نزد او باقی مانده است. در حقیقت، آدم با گناهش ذات و جوهر انسان را فاسد کرد و انسان تحت سلطهٔ گناه درآمد. بنی‌آدم بی‌اختیار، گرفتار گناه آدم شده و تحت سیطرهٔ نیروهای اهریمنی قرار گرفته‌اند، از این رو با اختیار خود نمی‌توانند از گناه پاک شوند. پولس در فراز هفتم نامه به رومیان می‌گوید: «می‌دانیم که شریعت، روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم، که آنچه می‌کنم، نمی‌دانم؛ زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه کاری را که از آن نفرت دارم، به‌جا می‌آورم ... و الحال من دیگر فاعل آن نیستم، بلکه آن گناهی که در من ساکن است. زیرا می‌دانم که در من یعنی در جسد هیچ نیکویی ساکن نیست؛ زیرا که اراده در من حاضر است، اما صورت نیکو کردن نی.» پولس اعتقاد دارد پیش از ایمان به مسیح، همهٔ انسان‌ها مردگانی هستند که هوا بر آنها تسلط دارد و آنها را غرق در شهوات کرده است. (ر.ک: فراز دوم رساله پولس به آفسُسیان)

در اندیشهٔ مسیحیت پولسی، گناه که نیرویی شیطانی در جهان است و هیچ‌کس را یارای فرار از گناه نیست، از راه جسم به انسان‌ها اشاعه یافته و به همگان رسیده است. انسان بردهٔ گناه است و گناه، اساس زندگی اوست. هرچند در ابتدای خلقت، گناهی نبود و ارادهٔ خدا بر گناهکار بودن انسان تعلق نگرفته بود، اما با اشتباه آدم، گناه به جهان سرایت کرد. بدون لطف الهی، امکان نجات از این گناه وجود ندارد. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۰۱) انسان به‌تنهایی نمی‌تواند راه نجات را بیابد و باید خدا در این امر دخالت کند؛ همان طور که پی‌شتر نیز برای تحقق مشیت خود در تاریخ دخالت کرده است. با ابراهیم عليه السلام میثاق بست و فرزندان او را کثیر ساخت، بنی‌اسرائیل را از مصر نجات داد و سرانجام برای نجات انسان، پسر یگانه‌اش را به عالم خاک فرستاد تا نجات همگان را با خون او فراهم کند. (همان، ۱۰۶)



۲-۵. نفی تأثیر عمل به شریعت در نجات

از دیدگاه مسیحیت، عمل به شریعت تأثیری در نجات انسان ندارد و مسیحی بودن در گرو عمل به احکام شریعت نیست. (همان، ۱۰۲) خدا تصمیم گرفت انسان را نجات دهد، اما این امر از عهده شریعت بر نمی‌آمد؛ زیرا گناه آدم آن قدر بزرگ بود که جایگاه آدمی نزد خدا را به شدت تنزل داد و شریعت، مجازات انسان است، نه راهی برای نجات او. (فراز سوم رساله پولس به غلاطیان، ۱۹/۳) او می‌گوید: «همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند، به وساطت آن فدیة‌ای که در عیسی مسیح است. که خدا او را از قبل معین کرد تا کفار باشد به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا، برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.» (فراز سوم رساله پولس به رومیان)

گرچه شریعت فی‌نفسه موهبتی از جانب خدا به انسان است تا صواب را از خطا بازشناسد، اما تا هنگامی که گناه در این جهان نبود، شریعت هم نبود. (پالما، ۱۹۹۳: ۲۴) از نامه‌های پولس استنباط می‌شود که شریعت، قوانین زندگی در دنیاست و به سبب گناه آدم و حوا، گریبانگیر انسان شده تا او کمتر دست به گناه بزند، اما چون نجات امری آسمانی است، با آمدن مسیح ﷺ، شریعت کاربردی ندارد و عمل به آن، زمینه‌ساز نجات نمی‌شود. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۰۳) پولس مدعی است که پیش از آمدن مسیح، نجات از طریق ایمان و عمل به شریعت حاصل می‌شد، اما با ظهور حضرت عیسی ﷺ، عمل به شریعت باطل شده و جای خود را به «ایمان به حضرت عیسی» داده است. (همان، ۱۰۱)

پولس در فراز دوم و سوم نامه به افسسیان، عدالت ابراهیم ﷺ را نیز صرفاً به دلیل ایمانش، نه عمل به شریعت دانسته و شریعت را مایه عداوت معرفی کرده و مدعی است که خداوند به وساطت صلیب رفتن عیسی ﷺ، عداوت شریعت احکام را نابود ساخت.

او در نامه به غلاطیان و گفت‌وگویش با پطرس، با لزوم اجرای اعمال شریعت، به دلیل عبث شدن مرگ مسیح، مخالفت کرده و می‌گوید: «کتاب همه چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمان‌داران را عطا شود، اما قبل از آمدن ایمان زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می‌بایست مکشوف

شود، بسته شده بودیم. پس شریعت لالای ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم. لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیردست لالا نیستیم ... تنها فایده عمل به شریعت، افزایش احتمال هدایت شدن به مسیح است.»

از آنجا که دیدگاه پولسی درباره شریعت برای رسولان اولیه قابل پذیرش نبود، با تشکیل انجمنی برای پایان نزاع آنها، مقرر شد پولس مبلغ آیین مسیحیت در میان غیر یهودیان باشد و رسولان، به تبلیغ مسیحیت در میان یهودیان پردازند و برای پیوستن غیر یهودیان به مسیحیت، الزامی به رعایت شریعت یهود وجود نداشته باشد و فقط باید از خوردن قربانی کفار، حیوان خفه شده، خون قربانی و زنا بپرهیزند. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۰۲)

۶-۲. کشته شدن عیسی علیه السلام

از دیگر مبانی گفتمان مسیحیت در نظریه فدا، «کشته شدن عیسی علیه السلام» است. از آنجا که عیسی به عنوان فدیۀ گناه بنی آدم فرستاده شده، اگر ثابت شود عیسی کشته نشده، این نظریه به کلی منتفی می شود. ماجرای دستگیری عیسی، محاکمه و صدور حکم او مبنی بر مصلوب شدن، اجرای حکم او، جان سپردن او، تدفین او و قیام او از قبر در تمام اناجیل ذکر شده است. (ر.ک: متا، ۲۶-۲۸، مرقس، ۱۴-۱۶، لوقا، ۲۲-۲۴ و یوحنا، ۱۲-۱۳ و ۲۱-۱۸)

توصیف اجزای پراکنده نظریه فدا و بنیادهای نظری سازنده آن با محوریت خلقت و جایگاه عیسی بن مریم در نظام اندیشگی و گفتمانی مسیحیت، هرچند محوریت تبلیغ مسیحیان نبوده، اما به دلیل توجه اندیشمندان و مبلغان دیگر ادیان و مکاتب، این مباحث محور بخشی از چالش های نظام تبلیغ و ترویج مسیحیت شده و باب گفت و گوهایی انتقادی میان ادیانی را باز کرد. نظام اندیشگی یهود، با وجود آنکه به دلیل ورود عبارات حاکی از تمثیل خداوند به منابع معرفتی آن (بغدادی، بی تا: ۲۲۵) مورد اتهام است، اما با تلاش های برخی متکلمان یهودی مانند موسی بن میمون، برای تلفیق ظواهر تورات با قواعد فلسفی و عقلی، رویکرد تنزیهی را دنبال کرده و ضمن انتقاد از تجسد مسیحی، آن را مشرکانه و مستلزم تشبیه معرفتی می نمایند. (ر.ک: علم مهرجردی و شاکر، ۱۳۹۱: ۶-۱۴) علاوه بر منظر توحیدی و مبانی خداشناختی بحث، از منظر پیامبرشناسی و



مبانی شریعت نیز متکلمان یهود انتقادات جدی به مسیحیت داشته‌اند. (ر.ک: زروانی و موسی‌پور، ۱۳۸۴: ۲۳)

یهود، با وجود این رویکرد انتقادی، به دلیل اشکالات نظری و مبنایی غیر قابل دفاع در منابع معرفتی آن، امکان مواجهه با مسیحیت را نیافت، اما با ظهور پیامبر اسلام و نزول قرآن، فصل جدیدی در مواجهه با گفتمان مسیحی نظریه فدا آغاز شد.

۳. نقد گفتمانی اسلام به مسیحیت

در منابع اصیل اسلام، انواع مواجهه نسبت به آموزه‌های رایج در میان مسیحیان صورت گرفته که بخشی از این مواجهه ناظر به مبانی گفتمانی آنها می‌باشد. هرچند قرآن به‌طور مستقیم به نظریه فدا نپرداخته، اما مقدمات آن را به چالش کشیده است.

۳-۱. توحید و تنزیه

مهم‌ترین مبنای اسلام در نقد گفتمان مسیحیت، اثبات توحید و تنزیه خدای یگانه از شرک در الوهیت و ربوبیت، و تنزیه او از فرزند و همسر یا صفات جسمانی است. مبانی گفتمانی اسلام آن‌چنان روشن است که حتی برخی از محققان مسیحی تصریح کرده‌اند: «پیام اصلی قرآن، توحید و تنزیه خداست، او خالق مطلق است و او را فرزندی نیست؛ این چنین است که راز عیسی، تولد و مرگ اسرارآمیز او قابل درک خواهد بود.»

(هوشنگی، ۱۳۸۷: ۱۸۴ به نقل از: Parrinder, 1996: 172)

بسیاری از این موارد در قرآن به‌صورت مستقیم در واکنش به عقاید مسیحیان بیان شده است. خداوند در آیه ۷۱ سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ... وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا». در این آیه، پس از تصریح به توحید الهی و تنزیه او از اتخاذ فرزند، می‌فرماید: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». این عبارت، استدلالی بر نفی فرزند از او است؛ زیرا مولود فردی است که از نظر ذات، صفات و آثار، شبیه به متولد منه باشد. اگر موجودات آسمانی و زمینی همگی مملوک خدا هستند و خدا قیوم بر هر چیزی است و قوام تمام کائنات به وجود اوست، نمی‌توان فرض کرد که چیزی شبیه به او باشد، از این رو او فرزندی ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۰/۵) قرآن حکم به کفر معتقدان به تثلیث کرده، می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ

لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يُقُولُونَ لِيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابَ أَلِيمٍ» (مائده: ۷۳). قرآن ضمن ردّ پندار «ثالث ثلاثه» و مشرکانه دانستن آن، اعتقاد به «رابع ثلاثه»^۱ را توحید دانسته، می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» (مجادله: ۷). تفاوت نگاه مسیحیان با تعبیر قرآن این است که: در تعبیر «ثالث ثلاثه» سه امر در عرض هم قرار گرفته‌اند که هر یک، واحد عددی دارای کمیت است؛ مانند الف، ب، ج. این سه واحد به نحوی در کنار هم قرار گرفته‌اند که از هر یک شروع شود، صحیح است. اگر از «الف» شروع شود، «الف» اول ثلاثه است، پس «ب» ثانی ثلاثه و «ج» ثالث ثلاثه است. از این رو طبق این نگرش، خداوند موجودی در عرض دو موجود دیگر، دارای کمیت و عددپذیر است و این با توحید سازگار نیست. اما در آیه فوق، در هر جمع سه نفری که محرمانه سخن می‌گویند، خدا چهارمین آنهاست، نه در عرض آن سه نفر؛ یعنی خدا بدون امتزاج، به همگی احاطه دارد. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۶۲۹) ممکن نیست خدای نامحدود، محدود شود و در عرض موجوداتی نامحدود قرار بگیرد، از این رو عقل به هیچ وجه نمی‌تواند پندار تجسد را که محدود شدن خدای نامحدود است، بپذیرد.

پس از نهضت اصلاح دینی در مسیحیت، تلاش برخی از صاحب‌نظران مسیحیت بر این تمرکز یافت تا آموزه تثلیث و تجسد را به‌عنوان اسطوره معرفی کنند و آن را ساخته کلیسا دانسته‌اند. به عقیده برخی از مسیحیان، اساساً حتی انجیل یوحنا آن‌گونه که تجسد بعدها مورد پذیرش و تأکید واقع شد، در این باره تأکید ندارد. از این رو در توجیه آن ابراز داشته‌اند که: «تصور «عیسی، خدای متجسد» و اقنوم دوم از اقنوم سه‌گانه، شیوه‌ای اسطوره‌ای یا شاعرانه برای بیان جایگاه والای مسیح است.» ایشان این تصدیق را به‌خاطر اصل حقیقت و برای ارتباط ما با دیگر ادیان جهانی ضروری دانسته‌اند. (هیگ، ۱۳۸۶: ۲۸)

جان هیگ تلاش موریس والز را در زیر سؤال بردن جایگاه آموزه تجسد در مسیحیت مورد توجه قرار داده است. موریس مدعی است که می‌توان تجسد را حذف نمود؛ بدون آنکه مسیحیت دچار خدشه شود: «رها کردن تجسد به‌عنوان ادعایی متافیزیکی درباره عیسی، مبنایی قوی دارد و به ترک همه مدعیات دینی که عادتاً با آن مرتبط‌اند، منجر نمی‌شود؛ البته موجب تفاوت‌هایی می‌شود. اما حقیقت محبت خدایی



که خود را در عیسی به ما بخشیده و نیز نقش عیسی در آوردن این رؤیا به زندگی در این جهان، باقی است.» (همان، ۳۱) اما با تمام این ملاحظات، به دلیل جایگاه خدشه‌ناپذیر آن در مسیحیت پولسی، نتوانسته‌اند کاملاً دست از آن بکشند و ابراز داشته‌اند: «این ملاحظات، آموزه تجسد را رد نمی‌کند، بلکه نگاه معقول‌تر و تفسیری مناسب با عصر ظهور عیسی ارائه می‌دهد.» (همان، ۳۶)

۳-۲. شأن عیسی بن مریم علیه السلام

مهم‌ترین شأن عیسی بن مریم علیه السلام از دیدگاه قرآن، عبودیت و سپس رسالت است؛ چنان‌که هنگام ولادت بر روی دستان مادر پاکدامنش، ابتدا اقرار به بندگی خدا کرده، خود را پیامبر او معرفی نمود: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم: ۳۰). و نیز قرآن تصریح کرده: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» (نساء: ۱۷۲) «این عبارت، استدلالی دیگر است بر اینکه مسیح مطلقاً معبود نیست. مسیح هرگز از بندگی خدا استنکاف نداشت و مسیحیان و انجیلی‌هایی که در قالب کتاب مقدس دارند، این حقیقت را انکار نمی‌کنند، بلکه صراحتاً می‌گویند عیسی خدا را بندگی می‌کرد و برای خدا نماز می‌خواند. اگر او خدا بود، معنا نداشت که خدای کوچک یا خدای پسر برای کسی عبادت کند؛ زیرا در این صورت او نیز از سنخ خدا و معبود خلق بود و معنا ندارد کسی خودش را بپرستد.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۱/۵)

قرآن در چندین آیه، از عیسی علیه السلام در ردیف سایر پیامبران نام می‌برد و این، تأکیدی دیگر بر نفی مقام الوهیت از اوست. همه معجزاتی که عیسی آورد، به دلیل جایگاه رسالت است، نه الوهیت. در مناظره امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان، حضرت از جاثلیق پرسید: آیا قبول داری عیسی مرده را «باذن الله» زنده می‌کرد. جاثلیق گفت: قبول ندارم؛ زیرا کسی که مرده را زنده و کور را بینا کند و برص را شفا دهد، خداست. امام فرمود: یسع نیز کار عیسی را می‌کرد، روی آب راه رفت، مرده زنده می‌کرد و کور و برص را شفا می‌بخشید، ولی امتش او را به خدایی نگرفتند. حزقیل نیز کار عیسی را انجام داد؛ او سی و پنج هزار نفر را بعد از شصت سال از مرگشان زنده کرد. سپس از رأس الجالوت که در مجلس حاضر بود، صحت این مطلب را جويا شد و او تأیید کرد. سپس حضرت به جاثلیق فرمود: «ما منکر فضایل هیچ کدام از پیامبران نیستیم، اما شما که عیسی را خدا

می‌دانید، باید حزقیل و یسع را نیز خدا بدانید، زیرا همان کار عیسی را انجام دادند.» (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۸: ۴۲۱)

قرآن علاوه بر تثبیت شأن عبودیت و رسالت و تأیید «کلمه خدا» و «روح خدا» برای عیسی علیه السلام، خدا را از انتساب فرزند منزّه دانسته، می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» (نساء: ۱۷۱) و اعتقاد مسیحیان درباره وصف «ابن الله» را به کافران پیش از آنها تشبیه نموده است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (توبه: ۳۰). چه اینکه تفسیر پولس از مسیحیت ناشی از رهیافت گرایش‌های عرفانی ثنوی رایج در زمان او، مانند برخی از اصول جهان‌بینی گنوسی بوده است. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۰۸)

برخلاف مسیحیان که در تفسیر «کلمه خدا» و «روح خدا» اضافه را حقیقی دانسته‌اند، در منابع اسلامی، اضافه مخلوقات به خداوند، اضافه تشریفی و برای بیان عظمت مضاف است. همان‌طور که انتساب الفاظی چون «بیت»، «شهر» و «ناقه» به خدا، برای بیان شرافت است، نه اضافه حقیقی (مکارم، ۱۳۷۴: ۴۵۰/۱)، همان‌سان اضافه «روح» و «کلمه» به خدا از باب تشریف است، نه اضافه حقیقی. (همان، ۲۵۲/۱۲) معنای انتساب کلمه به خدا این است که برخلاف آنچه در تولید مثل در بشر عادتاً رخ می‌دهد، مسیح اثر قول خدا (کُن) است؛^۲ کنایه از اراده تکوینی الهی در خلق عیسی بدون دخالت اسباب عادی خلقت سایر موجودات. (بلاغی، ۱۴۲۰: ۲۸۳/۱)

برخی از محققان مسیحیت که بدون پیش‌فرض‌های نادرست در متن قرآنی تحقیق کرده‌اند، به این حقیقت تصریح کرده‌اند که پیام قرآن درباره عیسی این است که او آیتی برای عالم (هوشنگی، ۱۳۸۷: ۱۸۴، به نقل از: Parrinder, 1996; 173-175) و پیامبری از پیامبران است. (Parrinder, 1996: 166-168)

قرآن همچنین به جایگاه مریم در مسیح‌شناسی اشاره نموده است: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ...» (آل عمران: ۴۵). اندیشمندان اسلامی اعتقاد دارند نص قرآنی در انتساب مسیح به مادرش برای رد دیدگاه مسیحیان در تسمیه او به «فرزند خدا» و استدلال به نحوه ولادت اوست؛ چنان‌که در برخی از اناجیل، مسیح، خود را فرزند انسان نامیده است. (بلاغی، ۱۴۲۰: ۲۸۳/۱) تعبیر این آیات در خطاب به مریم، که فاقد همسر بود و هرگز کسی با او تماس برقرار نکرده بود، این است



که خلقت مسیح نیز مانند خلقت دیگران است. به عبارت دیگر، با وجود مقام والای عیسی نزد خدا، او مانند دیگر مخلوقات است. قرآن در استدلال به نفی فرزند خدا بودن عیسی، به شئون بشری او اشاره کرده، می‌فرماید: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (مائده: ۷۵). «این آیه ناظر به آیاتی است که به عقیده مسیحیان مبنی بر «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» و «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» اشاره کرده و می‌فرماید: او بشر است و از بشری دیگر متولد شده و لوازم بشریت بر او مترتب بوده است؛ زیرا مریم او را باردار شد و مانند دیگران مراحل جنینی را گذراند. او مانند دیگر انسان‌ها می‌خورد، می‌آشامد و حالات طبیعی مثل گرسنگی، سیری، رنج و تشنگی داشت و مردم این امور را در او مشاهده کردند. از این رو هیچ عاقلی نمی‌تواند تردید کند که او نیز بشر و مخلوق است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷۳/۶) همچنین می‌توان تعبیر «ابن‌الله» در مسیحیت را تشریفی و به معنای بنده مقرب یا محبوب خدا دانست؛ زیرا در برخی از فرازهای کتاب مقدس، همه انسان‌ها دعوت شده‌اند تا فرزند خدا باشند: «و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.» (یوحنا، ۱۲/۱-۱۳) پولس نیز در فراز نخست رساله به افسسیان می‌گوید: «ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسرخوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده‌ او.»

۳-۳. نقد پیامبر ﷺ به تفسیر مسیحیان از «ابن»

در مناظره پیامبر اسلام ﷺ با سران ادیان مختلف از جمله یهود و مسیحیت، ضمن بیان تفاسیر مختلف از اتحاد خدا با عیسی، همه تفاسیر ممکن را مستلزم تناقض‌هایی چون «ازلیت حادث» یا «حدوث ازلی» معرفی نمودند و اگر منظور مسیحیان از اتحاد، مقام والای مسیح باشد، ادعای خویش مبنی بر قدیم بودن عیسی را نقض کرده و او را مخلوق دانسته‌اند. مسیحیان گفتند: چون خدا آن معجزات را به دست عیسی آشکار نمود، از جهت مقامش، او را فرزندش خواند. پیامبر ﷺ جواب یهودیان در اعتقاد به ابن‌الله بودن عیسی را که در مناظره با یهودیان مطرح کرده بود، به آنها تکرار نمود.^۳ یکی از ایشان با اشاره به «خلیل‌الله بودن ابراهیم» پرسید: چه اشکالی دارد که بگوییم عیسی

پسر خداست. پیامبر فرمود: این دو وصف شباهتی با هم ندارند؛ زیرا خلیل از ریشه «خَلَّت» به معنای نیاز و فقر گرفته شده؛ یعنی ابراهیم فقیر درگاه خدا و از دیگران بی نیاز است. اگر خلیل از ریشه «خُلَّت» باشد، یعنی او از اسراری اطلاع دارد که دیگران مطلع نیستند و این، مستلزم تشبیه نیست. اگر ابراهیم دلبسته خدا یا عالم به اسرارش نباشد، خلیل او نیست، ولی فرزندی که از پدری به وجود آمده، حتی اگر به او اهانت کند و او را از خود دور کند، باز هم فرزند اوست. اگر بر اساس معجزات، عیسی پسر خدا باشد، باید برای موسی مقامی برتر قائل شد؛ زیرا معجزات موسی کمتر از عیسی نیست. یکی از مسیحیان گفت: در کتاب آسمانی، از عیسی نقل شده: «من می‌روم پیش پدرم و پدرتان.» حضرت فرمود: «بر این مبنا همه مخاطبان عیسی پسر خدایند. اگر به این مطلب استدلال کنید، استدلال قبلی که گفتید: خدا به خاطر مقامش این سمت را به او داده، باطل می‌شود؛ زیرا این مقام، مختص عیسی نیست. البته بلکه منظور عیسی این بوده که می‌روم پیش آدم یا نوح.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲۴/۱)

۳-۴. عروج مسیح

ماجرای مصلوب شدن و مرگ مسیح که از ارکان نظریه فدا به‌شمار می‌رود، از دیدگاه قرآن مردود است. آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره نساء می‌فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.» عروج عیسی در آیه ۵۵ سوره آل عمران نیز مورد توجه قرار گرفته: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْهَبْ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَتَّبِعْ آلَ الْذِينَ آمَنُوا وَأَبِغْضِي الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَخُذُكُمْ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» سبک قرآن چنین است که در وقایع تاریخی فقط به بیان بخش‌هایی می‌پردازد که هدفی مهم دارد و تأکید ویژه درباره مصلوب نشدن مسیح، احتمالاً به منظور نفی مبنای اصلی فدا است. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۰۰/۴) مسیحیان نیز گواه روشنی بر دستگیری مسیح ندارند؛ زیرا مطابق کتاب مقدس، شاگردانش هنگام حمله دشمنان فرار کرده بودند (متا، ۲۶/۵۷) و نقل دستگیری مسیح قابل اعتماد نیست. حتی اگر فرد دستگیر شده، مسیح باشد، جملاتش بر چوبه دار، نافی تثلیث و فدا است: «الهی الهی مرا چرا ترک کردی؟»



(همان، ۶۲۷) زیرا اولاً این جمله از درماندگی او حکایت دارد، ثانیاً شکایت از دیگری است، نه حدیث نفسِ دو اقنوم، ثالثاً اگر برای فدا شدن آمده، اعتراض چرا؟

۳-۵. خطای آدم، گناه یا ترک اولی؟

نگرش آموزه‌های اسلامی به موضوع خطای آدم با مندرجات عهدین و نگرش پولسی فرق‌های اساسی دارد. در آیات و روایات، خطای آدم، نه گناهی نابخشودنی، بلکه ترک اولی تلقی شده است. از دیدگاه قرآن، خطای آدم، نسیانِ راهنمایی خدا درباره دشمنی شیطان بود، نه آن‌چنان که در کتاب مقدس، در سفر پیدایش گفته شده که خدا آدم را از خوردن میوه شجره حیات منع کرده بود و یک مار آنها را فریب داد. زیرا شیطان با ظاهری موجه برای فریب آدم متوسل به قسم دروغ شد: «وَقَسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» (اعراف: ۲۱). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «پس از اخراج آدم از بهشت، جبرئیل نزد او آمد و دلیلِ غرور او با وجود آن همه نعمت‌های الهی را جویا شد. آدم گفت: ابلیس برای من به خدا قسم خورد که خیرخواه من است. من نمی‌پنداشتم کسی از خلق خدا، به دروغ به خدا قسم بخورد.» (قمی، ۱۴۰۴: ۱/۲۲۵) همچنین خداوند خطای آدم را پیش از هبوط او به زمین بخشید و او را پاک گرداند و به مقام پیامبری رسید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (طه: ۱۲۲) «در این آیات، با توجه به «فاء تفریع» پیش از «تاب...»، پذیرش توبه آدم و هدایت او، فرع بر برگزیدگی او دانسته شده و همگی تقدّم ذکری بر فرمان هبوط دارند. هدایتی که در این آیه ذکر شده، بی‌واسطه بوده و شرایط اجتنای آدم را فراهم کرد.» (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴/۲۲۳)

۳-۶. پاکی انسان‌ها هنگام ولادت

خطای آدم گناه نبود تا اولاً بخشیده نشود، و ثانیاً آن گناه نابخشودنی به سرشت جدایی‌ناپذیر نسل او تبدیل شود. برخلاف تأکیدات مسیحیت، در تعالیم اسلامی، همه انسان‌ها هنگام ولادت پاک و به‌دور از گناه و با «فطرت حنیف» زاده می‌شوند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «هر کسی به دنیا می‌آید، بر فطرت متولد می‌شود؛ یعنی می‌داند خدا خالق او است؛ چنان‌که خدا فرموده: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ» (لقمان: ۲۵)». (کلینی، ۱۳۷۸: ۱۳/۲) در روایتی از امام صادق علیه السلام تأکید شده که گرایش‌های دینی مختلف،

غالباً بر اثر تأثیرات محیطی و تعلیمات خانوادگی است: «هیچ مولودی به دنیا نمی‌آید، مگر بر اساس فطرت؛ والدینش او را یهودی یا نصرانی یا زرتشتی می‌کنند.» (صدوق، ۱۴۱۳: ۴۹/۲) همچنین تسری گناه به دیگران، فقط در اثر رضایت به آن گناه است. چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «کسی که از کار گروهی خشنود باشد، مانند کسی است که همراه آنان باشد.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۴) از این رو هرچند گناه یک فرد برای دیگران نوشته نمی‌شود، ولی ممکن است آثار گناهان او دامنگیر افراد فراوانی شود. (خواص، ۱۳۸۹: ۱۱۱)

۳-۷. ضرورت اهتمام به شریعت

مبنای دیگر تعالیم اسلامی در مقابل گفتمان مسیحیت، ضرورت اهتمام به شریعت است. اساساً اقامه دین خدا از طریق برپایی احکام شرع است و پیامبران به دنبال اقامه دین بوده‌اند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری: ۱۳). قرآن، ضمن انتقاد از رفتار بنی اسرائیل در برابر کتاب آسمانی و آیات الهی می‌فرماید: خدا پس از آن وقایع، تو را بر شریعت خویش قرار داده و لازم است از آن پیروی کنی؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ* وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ... ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (جاثیه: ۱۶-۱۸). درباره مسیح نیز تصریح می‌کند که او مصدق شریعت موسی بوده و انجیل، مصدق تورات است؛ «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» (مائدة: ۴۶). از این رو در کتاب مقدس نیز از زبان عیسی تصریح شده: «گمان مبرید که من آمده‌ام تورات موسی و نوشته‌های سایر پیامبران را منسوخ کنم، بلکه آمده‌ام تا آنها را کامل کنم و به انجام برسانم. همانا به شما می‌گویم از میان احکام تورات، هر آنچه باید عملی شود، یقیناً همگی یک به یک عملی خواهند شد. پس اگر کسی از کوچک‌ترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچک‌تر خواهد بود. اما هر کس احکام خدا را اطاعت کرده و دیگران را نیز تشویق به اطاعت کند، در ملکوت آسمان بزرگ خواهد بود.» (متا، ۱۷/۵-۱۹)



نتیجه گیری

مسیحیت و اسلام به عنوان دو آیین که با اهداف و مقاصد متفاوت، به دنبال جذب پیروان بیشتر بوده و برای این امر، از رویکردها و ابزارهای تبلیغی و ترویجی و خدماتی بهره می‌برند، در موضوعات و مسائل گوناگون با یکدیگر اختلاف دارند. بخشی از این اختلافات، از جنگ‌های قدرت و اهداف استعمارگرانه نشأت گرفته، اما نمی‌توان از تأثیر تفاوت‌های نظری در منابع معرفتی ایشان در اختلافات این دو آیین چشم‌پوشی نمود. نظریه فدا با ارکان گفتمانی‌اش، محوری‌ترین پایه نظری مسیحیت است که با نفی و رد آن، بنیان‌های نظام معرفتی-عملی مسیحیت فرو می‌ریزد. با بررسی گفتمان و پردازش منطقی آموزه‌های مسیحیت درباره نظریه فدا و نیز موضع گفتمانی اسلام در برابر آن، می‌توان نتیجه گرفت:

۱- هرچند در عهد جدید، به‌ویژه در انجیل یوحنا و نامه‌های پولس، تأکیدات فراوانی بر محورهای نظریه فدا مشاهده می‌شود، اما در آموزه‌های اسلامی این محورها پذیرفتنی نیستند.

۲- علاوه بر محورهای نظریه فدا، مبانی منطقی آن نیز مورد نقد قرآن کریم قرار گرفته و نقد شدید قرآن همراه با به‌کارگیری شدیدترین تویخ‌ها برای مسیحیان و تشبیه آنها به کفار همراه بوده است که این، حاکی از فاصله شدید گفتمان منطق اسلام با مسیحیت است.

۳- نظریه فدا صرفاً اسطوره‌ای است که پولس برای توجیه مبانی عقیدتی مسیحیت تحریف شده ساخت.

پی‌نوشت‌ها

۱- «رابع ثلاثه» در برابر «ثالث ثلاثه»، تعبیری ذوقی به منظور بیان اختلاف مبنايي مسیحیت و اسلام است.

۲- اشاره است به آیه ۵۹ سوره آل عمران: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

۳- یهودیان مدعی بودند که عَزْریر، ابن‌الله است. پیامبر ﷺ از آنها دلیل خواست. گفتند: چون او تورات را بعد از کهنگی برای بنی اسرائیل احیا کرد؛ چون پسر خدا بود، توانست چنین کار مهمی را انجام بدهد. پیامبر ﷺ فرمود: «چرا عَزْریر با احیای تورات، پسر خدا شد، اما موسی

که تورات را آورد، با آن معجزات، پسر خدا نباشد؟ اگر غزیر به دلیل احیای تورات پسر خدا باشد، موسی برای این مقام شایسته‌تر است. اگر خداوند بدین سبب غزیر را این‌گونه اکرام کند، موسی باید مقامی بالاتر از فرزندی داشته باشد ... این‌گونه انتساب‌ها برای احترام و تعظیم است و اگر شخصی بیشتر محترم باشد، القاب بالاتری دریافت می‌کند. لذا موسی باید «برادر خدا»، «بزرگ خدا»، «پدر خدا» یا «سرور خدا» باشد؛ زیرا او نزد خدا از غزیر محترم‌تر است؛ پس باید خدا او را به این‌گونه مقامات مفتخر نماید و مثلاً به موسی بگوید: «سرورم»، «آقای من» و ... آیا این را جایز می‌دانید؟ یهودان متحیرانه مهلت خواستند.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲۲/۱)

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. کتاب مقدس، شامل کتب عهد قدیم و عهد جدید، ترجمه قدیم.
۴. برانتل، جورج (۱۳۸۱)، آئین کاتولیک، ترجمه حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
۵. بغدادی، عبدالقاهر (بی‌تا)، الفرق بین الفرق، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: مطبعة محمدعلی صبیح و اولاده.
۶. بلاغی نجفی، محمدجواد (۱۴۲۰ق)، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، تحقیق: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، قم: بنیاد بعثت.
۷. پالما، آنتونی (۱۹۹۳)، بررسی رساله‌های پولس به غلاطیان و رومیان، ترجمه آرمان رشدی، بی‌جا: آموزشگاه کتاب مقدس.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹)، تسنیم، قم: نشر اسراء.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳)، توحید در قرآن، قم: نشر اسراء.
۱۰. خواص، امیر (۱۳۸۹)، «پولس و الوهیت عیسی مسیح»، معرفت ادیان، شماره ۲، ص ۹۷-۱۱۶.
۱۱. ذاکری، محمداسحاق؛ قیومی، محمدباقر (۱۳۸۹)، «تجسد عیسی مسیح از دیدگاه مسیحیت و اسلام»، مجله طلوع، شماره ۳۳، ص ۱۰۷-۱۳۲.
۱۲. زروانی، مجتبی؛ موسی‌پور، ابراهیم (۱۳۸۴)، «نبوت در دین‌های یهود و مسیحیت (بر اساس کتاب مقدس)»، دوفصلنامه اسلام‌پژوهی، شماره ۱، ص ۲۱-۵۰.
۱۳. سلیمانی اردستانی، ابراهیم (۱۳۸۴)، مسیحیت، قم: زلال کوثر.
۱۴. صدوق، محمدبن علی (۱۳۹۸ق)، التوحید، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۵. صدوق، محمدبن علی (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۷. طبرسی، احمدبن علی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی.



۱۸. علم مهرجردی، نسرین؛ شاکر، محمدکاظم (۱۳۹۱)، «رابطه خدا با انسان؛ تمثیل، تجسد یا تجلی؟»، دوفصلنامه انسان‌پژوهی دینی، شماره ۲۸، ص ۵-۳۰.
۱۹. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب.
۲۰. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۷۸)، الکافی، تهران: المکتبه الاسلامیه.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۲. ناس، جان بایر (۱۳۸۵)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳. هوشنگی، لیلا (۱۳۸۷)، «بررسی دو رویکرد اساسی در حوزه مطالعات اسلامی درباره گزارش قرآنی از عیسی علیه السلام»، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره ۳۶، ص ۱۷۹-۱۹۴.
۲۴. هیک، جان (۱۳۸۶)، اسطوره تجسد خدا، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمدحسن مظفری، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
25. Bell, Richard (1968) *The origion of Islam in its Christian Environment*, Frank coss & co, LTD, London, (F.E).
26. Parrinder, geoffery (1996), *Jesus in the Quran*, One world, Oxford, (F.E).